



# نقش و تأثیر

## عدد هفت، در شاهنامه فردوسی

□ رسول تواضعی - استهبان

«بنام خداوند جان و خرد»

یکی از اعداد پررمز و راز که در طول تاریخ زندگی بشر همیشه با او بوده و انسان اسرار و رموز خود را با آن بیان می کرده، عدد هفت است. این عدد از دوره های ابتدایی زندگی بشر یعنی دوران غارنشینی و صحرانشینی تا دوران پیشرفت و تمدن با زندگی پربینج و خم آنان همراه بوده و بیشتر در حوزه مفاهیم مقدس و گاهی نیز در امور اهریمنی و شیطانی به کار می رفته است. در ورای این سه حرف «ه-ف-ت» دنیایی از شگفتیها و عجایب بسیار وجود دارد که هنوز برای نوع بشر نامفهوم و گنگ مانده است. این عدد در حروف جمل (ابجد) مساوی با «ز» است و قدیمترین اقوام ساکن بر روی این کره خاکی یعنی سومریان به این عدد اعتقاد داشته اند و همینطور «بنی اسرائیل» سامی نژاد نیز به تقلید از بابلیان عدد هفت را مورد توجه قرار داده اند.

در ادیان و مذاهب نیز عدد هفت دارای اعتبار و اهمیت فوق العاده ای است. «هفت پروردگار هندوان بنام ادی تیا خوانده می شود». در نزد زردشتیان ایرانی هفت امشاسپندان مورد احترام و تقدس است. اعتقاد

به هفت مقام و درجه مقدس در آئین مهرپرستی و هفت الهه در مذهب مانوی و هفت معجزه از سی و سه معجزه مسیح در آئین مسیحی و هفت سیاره در آئین صائبین و هفت نماز در آئین مزدکیه، همه بیانگر اعتبار و اهمیت این عدد در ادیان و مذاهب بشری است.

در دین مقدس اسلام نیز به اعتبار و اهمیت این عدد برخورد می کنیم. در قرآن معجزه جاوید پیامبر اسلام و کتاب انسان ساز مسلمین اولین سوره آن به نام سبع المثانی معروف است که از هفت آیه تشکیل شده همینطور هفت سلام در قرآن، هفت آسمان و هفت زمین، هفت شبانه روزی که بر قوم عاد بلا نازل شد، هفت گار لاغر و هفت گار چاق که فرعون به خواب دید و هفت مردان اصحاب کهف و هفت طبقه دوزخ و هفت عضوی که در سجده باید بر زمین قرار گیرد، قابل تأمل و بررسی است.

در مذاهب اسلامی نیز هفت يك عدد قابل اهمیت است. عارف مسلمان معتقد است که انسان برای رسیدن به مراتب کمال باید از هفت وادی بگذرد و برای يك سفر معنوی از هفت شهر عشق طی طریق نماید و از هفت مردان وادی سلوک مدد بگیرد. در

مذهب اسماعیلیه نیز به مراتب هفتگانه اعتقاد دارند و نظر به اینکه در کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز این عدد در موارد زیادی به کار رفته است لازم دانستم به قدر وسع و توان و با بضاعت مزاجه و ضعف علمی آزادنبال نمایم، باشد که بزرگان از اهل علم و ادب به طور گسترده و دقیق این موضوع را بررسی کنند تا با کمک و تأیید حضرت حق دریچه‌ای از هزاران رمز و راز شاهنامه را به روی صاحبان علم و معرفت باز نموده و بوی عطر دلاویز آن را به مشام دانشگران وادی طلب تثار نمایند.

اینک کتاب شاهنامه را ورق می‌زنیم و از لابلای صفحات و از سطر سطر آن به کیفیت رمز و راز عدد هفت می‌پردازیم.

در اینجا نیز لازم می‌دانم که از زحمات بی‌دریغ استاد بزرگوار جناب آقای دکتر رستگار فسانی استاد بخش ادبیات فارسی دانشگاه شیراز که اینجانب را در رسیدن به منابع و مآخذ راهنمایی فرمودند تشکر و قدردانی نمایم.

اما هفت‌هایی که در شاهنامه به کار رفته عبارتند از:

۱- هفت آتشکده ۲- هفت آسمان و هفت زمین ۳- هفت بخشش بزرگ کیخسرو ۴- هفت پسر ۵- هفت پند ۶- هفت تازیانه ۷- هفت جام می کبری ۸- هفت خوان اسفندیار ۹- هفت خوان رستم ۱۰- هفت دلار ۱۱- هفت راه ۱۲- هفت رنگ ۱۳- هفت رؤیا ۱۴- هفت زنی که به اسارت رفتند ۱۵- هفت زنی که پادشاه شدند ۱۶- هفت سال ۱۷- هفت ستوال ۱۸- هفت سیاره ۱۹- هفت شاه ۲۰- هفت شاهزاده ایرانی ۲۱-

هفت شاه هندی که به دیدن بهرام گور آمدند ۲۲- هفت کشور ۲۳- هفت کوه ۲۴- هفت گنبار ۲۵- هفت گنج خسرو پرویز ۲۶- هفت مرد ۲۷- هفتواد ۲۸- هفته ۲۹- هفت یل (هفت گرد) ۳۰- گوهر هفت چشمه

۱- هفت آتشکده: «فرهنگ نویسان شمار آتشکده‌های ایران باستان را هفت دانسته، و گفته‌اند که آنها را به شماره هفت سیاره ساخته بودند و در هر یک بخوری متناسب با آن سیاره می‌سوزاندند»<sup>۱</sup>. در شاهنامه این هفت آتشکده عبارتند از:

۱- آذر گشسب ۲- آذر برزین مهر ۳- آذر فرنیخ (آذر خرداد - خرداد) ۴- آذر نوش (نوش آذر) ۵- آتش زرد هشت ۶- رام برزین ۷- خرداد مهر.

الف- آذر گشسب «فردوسی کیخسرو را برپا کننده آذر گشسب می‌شناسد:

فرروزنده جوشن و زین اسب  
فرروزنده فرخ آذر گشسب  
و همو در شاهنامه نقل می‌کند: چون کیخسرو به نزدیک دژ بهمن رسید نامه‌ای در ستایش و درود خداوند نگاشته آنرا به نیزه بلندی بست و به گویو گفت: بزدان را یاد کن و این نامه را به دیوار دژ نه. و وقتی که این نام به دیوار دژ نهاده شد، خروشی از دشت و کوهسار برخاست، جهان تیره و تار شد، قهرمانان جایی را نمی‌دیدند، کیخسرو اسب خود را برانگیخته به باران گفت که دژ را تیرباران کنند. گروهی از دیوان قلعه هلاک شدند.

وز آن پس یکی روشنی بر دمید  
شد آن تیرگی سر بسر ناپدید  
و دروازه دژ نمودار گشته، کیخسرو داخل شد.

یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ  
پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ  
در آنجا که آن روشنی بر دمید  
شد آن تیرگی سر بسر ناپدید  
بفرمود خسرو بدان جایگاه  
یکی گنبدی تا به ابر سیاه  
درازا و پهنای او ده کمنند  
بگرد اندرش طاقهای بلند  
ز بیرون چونیم از تک تازی اسب  
بر آورد و بنهاد آذر گشسب  
نشستند گرد اندرش موبدان  
ستاره شناسان و هم بخردان<sup>۲</sup>  
ب: آذر برزین مهر، «فردوسی در شاهنامه درباره لهراسب (پیش از ظهور زرتشت) گوید»<sup>۳</sup>

یکی آذری ساخت برزین بنام  
که بدبا بزرگی و با فرو کام  
۲۲/۹/۲

نخست آذر مهر برزین نهاد  
بکشورنگر تا چه آئین نهاد  
سوی گنبد آذر آرید روی

بفرمان پیغمبر راستگوی  
شاهنامه بخ- ج ۶ ص ۱۴۹۹- ۱۵۰۰

ج- آذر فرنیخ، در ادبیات پارسی به جای آذر فرنیخ آذر خرداد و خرداد ذکر شده، فردوسی گوید:<sup>۴</sup>

چو آذر گشسب و چو خرداد و مهر  
فروزان چو بهرام و ناهید چهر  
و در جنگ اردشیر با بهمن گوید:

چو بشنید از اردشیر این سخن  
یکی دیگر اندیشه افکنند  
مرو را به جای پدر داشتی  
بر آن نامدارانش برداشتی

دل شاه از اندیشه آزاد شد  
سوی آذرم رام خرداد شد  
ستایش همی کرد پیش خدای  
که باشد بر نیکوئی راهنمای

به هر کار پیروزگر دارش  
درخت بزرگی بسر دارش  
شاهنامه بخ- ج ۷ ص ۱۹۴۰

چو بشنید از او شاه سوگند خورد  
به خرد از زین و خورشید زرد  
شاهنامه بخ- ج ۷ ص ۲۰۹۴

د: آذر نوش، که نوش آذر نیز نوشته‌اند (برهان - فرهنگنامه پارسی) این همان آتشکده‌ای است<sup>۵</sup> که فردوسی جای آنرا «بلخ» داند و در لشکر کشی ارجاسب گوید:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ  
بکشتند و شد روز ما تار و تلخ  
وز آنجا به نوش آذر اندر شدند  
رد و هیرید را همه سر زدند

م- آتش زرد هشت، در ادبیات پارسی نام (آتش زرد هشت) یاد شده، فرهنگ نویسان آنرا ضمن آتشکده‌های هفتگانه و هفتمین آنها نام برده‌اند (برهان - انجمن) باید دانست که آذر زرد هشت نام آتشی خاص نبوده بلکه مطلق آتشیها را به پیامبر ایران

نسبت می‌دادند، چنانکه فردوسی در هجوم ارجاسب به بلخ گوید:

زخونشان بمرد آتش زرد هشت  
ندانم چرا هیرید را بکشت  
چه قبلاً از قول دقیقی نقل کرده است که گشتاسب پادشاه آذر برزین مهر را به ساخت و در این بیت نیز باید همان آتش مراد باشد، و هم فردوسی گفته:

بسرستنده آذر زرد هشت  
همی رفت با باژ و برسم به مشت<sup>۶</sup>  
ن: رام برزین، علاوه بر نام یکی از قهرمانان ایران، آنرا نام آتشکده‌ای نیز محسوب داشته و این بیت فردوسی را به استشهاد آورده‌اند:

بر آن نامه بر مهر برزین نهاد  
بر موبد رام برزین نهاد  
و آن ظاهرآ همان آذر برزین مهر است که با صفت (رام) یا شده، آذر فرنیخ را (رام فراد) گفته‌اند<sup>۷</sup>  
و: خرداد مهر، آنرا نام آتشکده‌ای دانسته‌اند بدین

بیت فردوسی استشهاد کرده‌اند:  
چه آذر گشسب و چه خرداد مهر  
فروزان چو ناهید و بهرام و مهر<sup>۸</sup>

۲- هفت آسمان و هفت زمین:  
زسم ستوران در آن بهن دشت  
زمین شد شش و آسمان گشت هشت  
مول. ۷۱/۲۳۱/۱

ز پرورده سیر آمد این هفت گرد  
شود بی‌گنه کشته چون یزدگرد  
بابلیان به هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بودند بدین معنی که برای هر یک از سیارات سبع، فلکی و آسمانی قائل بودند، اینکه در ادبیات اسلامی نیز گاه آسمانها از هفت و گاه نه محسوب داشته‌اند بدین مناسبت است که گاه فقط افلاک سیارات را منظور دارند و گاه دو آسمان محیط بر آنها را که به

لسان شرح «عرش» و «کرسی» خوانند بر آنها مزید کنند. در قرآن بارها به هفت آسمان و زمین اشاره و تصریح شده از آن جمله در سوره ۲ (بقره) آیه ۲۷ و سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) آیه ۴۶، و سوره ۲۳ (مؤمنون) آیه ۱۷، و سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۱۱، و سوره ۶۵ (تغابن) آیه ۱۲، و سوره ۶۷ (الملک) آیه ۳، و سوره ۷۱ (المعارج) آیه ۱۴، و در سوره (النبأ) آیه ۱۲.

۳- هفت بخشش بزرگ کیخسرو:  
زمانی که کیخسرو آماده رفتن به آن جهان شد هفت بخشش بزرگ انجام داد که عبارتند از: ۱- بخشیدن گنج عروس را به گویو ۲- بخشیدن جامه‌های تنش را به رستم ۳- بخشیدن یاره و طوق و جوشن و اسپانش را به طوس ۴- بخشیدن باغش را به گودرز ۵- بخشیدن سلاح نبردش را به گویو ۶- بخشیدن ایوان و خرگه و رده سرایش را به فریبرز کاوس ۷- بخشیدن طوق زبرجد نشانی را که بر آن نام شاه حاک شده بود به بیژن:

دگر گنج کش خواندی عروس  
که آگنده کاوس در شهر طوس  
به گودرز فرمود کان را ببخش  
به زال و به گویو و خداوند رخس

۴۱ /

ادبستان / شماره پنجاه و دوم /

همه جامه‌های تنش بشمرند  
نگه کرد یکسر به رستم سپرد

همان یاره و طوق کنداو ران  
همان جوشن و گرزهای گران  
زاسبان به جایی که بودش یله  
بطوس سهپید سپردش گله

همه باغ و گلشن به گودرز داد  
بگیتی زمهری که آمدش یاد

سلیح تنش هرج در گنج بود  
که او را بدان خواسته رنج بود  
سپردند یکسر به گیو دلیر  
بدانگه که خسرو شد از گنج سیر

از ایوان و خرگاه و پرده سرای  
همان خیمه و آخور و چارپای  
فسریرز کاوس را دادشاه  
بسی جوشن و ترک و رومی کلاه

یکی طوق روشنتر از مشتری  
زیاقوت رخشان دانگشتری  
به بیژن چنین گفت کاین یادگار  
همی دارو جز تخم نیکی مکار  
۲۸۲۳/۴۰۲/۵

۴- هفت پسر:  
تباک پادشاه جهرم هفت پسر داشت؛  
مراو را خجسته پسر بود هفت  
چو آگه شد از پیش بهمین برفت  
۳۶۱/۱۴۹/۵

۵- هفت پند:  
هفت سخن حکمت‌آمیزی است که فردوسی در  
بزم پنجم انوشیروان به نقل از موبد موبدان نقل  
می‌کند:

چنین داد پاسخ که از دادشاه  
درخشان شود فرودبهم و گاه  
چو با داد بگشاید از گنج بند  
بماند پس از مرگ نامش بلند  
که نام بلندی ز بخشیدنی است

همین گنج از بهر پاشیدنی است  
دگر کو بشوید زبان از دروغ  
نجوید زکزی بگیتی فروغ  
سدیگر که با داد و بخشایش است

زتاجش زمانه پرآرایش است  
چهارم که از کهنتر پرگناه  
نجوید سرنام‌سور پیشگاه  
به پنجم چنان باشد اندر سخن

که نامش نگرده به گیتی کهن  
همه راست گوید سخن کم و بیش  
نگردد بهرکار از آئین خویش  
ششم بر پرستند تخت خویش

چنان مهرداد که بر بخت خویش  
به هفتم سخن گرچه دانا بود  
زیانش به گفتن توانا بود  
نگردد دلش سیر از آموختن  
به انوشگان مغز را سوختن

به آزادی است از خرد هر کسی  
چنان چون بنالد زاختر بسی  
دلت مگسل ای شاه هیچ از خرد  
خرد نام و فرجام را برورد  
مول ۱۴۳۴/۱۴۰/۶

۶- هفت تازیانه:  
گیو هفت تازیانه داشت، زمانی بهرام به نزد پدر  
می‌آید و می‌گوید که تازیانه‌ام به دست دشمن افتاده  
است و باید آنرا از دشمن پس بگیرم؛  
بدو گفت گیو ای برادر مرو

فراوان مرا تازیانه است نو  
یکی دسته سیم و زراند است  
دوالش به خوشاب پرگوهر است...

یکی نیز بخشید کاوس شاه  
زگوهر بسان فروزنده ماه  
دگر پنسج دارم همه زرنگار

برو بافته گوهر شاهوار  
ترا بخشم این هفت از ایدمرو  
یکی جنگ خیره میارای نو  
۱۴۹۲/۳۴۳/۲

۷- هفت جام می‌کبروی.  
کبروی، دهقانی ایرانی و مردی میخواره که برای  
بهرام گور و سپاهش بارها میوه آورد و گل‌دسته‌ها  
پیشکش کرد و آنگاه در برابر بهرام، نخست جام دومینی  
نمید برکشید و بدنیال آن چند جام دیگر نوشتید.<sup>۱۲</sup>  
کبروی به بهرام گور می‌گوید که:

به جام اندرون بودم پنسج من  
خورم هفت از این بر سر انجمن  
پس آنگه سوی ده روم من به هوش  
زمن تشنود کس به مستی خروش

چنان هفت جام پر از می بخورد  
از آن می‌پرستان برآورد گرد  
۳۰۰/۳۲۲/۷

۸- هفت خوان اسفندیار.  
اسفندیار، برای نجات دادن خواهران خود و جنگ  
با ارجاسب به طرف روئین دژ حرکت کرد و برای  
رسیدن به روئین دژ راهی را انتخاب نمود که مجبور بود  
که از هفت خوان بسیار دشوار بگذرد. آن هفت خوان  
عبارتند از:

۱- کشتن دو گرگ ۲- کشتن شیران ۳- کشتن  
ازدها ۴- کشتن زن جادو ۵- کشتن سیمرخ ۶- گذشتن  
از برف و باران ۷- گذشتن از رود و کشتن گرگسار

۹- هفت خوان رستم  
رستم، برای نجات دادن کاوس از جنگ دیوان  
مازندران از هفت خوان خطرناک گذشت. هفت خوان  
رستم عبارتند از:

۱- جنگ با شیر ۲- یافتن چشمه آب ۳- جنگ با  
ازدها ۴- کشتن زن جادو ۵- گرفتار شدن اولاد بدست  
رستم ۶- جنگ با ارنزنگ ۷- کشتن دیو سفید

تذکار - جریان هفت خوان رستم و اسفندیار، در  
واقع مبارزه انسان است با دیو نفس و خودخواهی که  
دقیقا با هفت وادی خطرناکی که شیخ عطار بطور  
ملموس در شرح مسافرت پرندگان در منطق الطیر شرح  
می‌دهد شباهت دارد، منتهی این هفت خوان روحانی  
(منطق الطیر) فقط گذرگاه يك قهرمان بی‌همانند  
نیست، روحهای مختلف که به تقریب مناسبات

اخلاقی به صورت، موسیچه، طوطی، کبک، باز، دزآج،  
غندلیب، طاووس، تندرو، قمری، فاخته و مرغ زرین  
درآمده‌اند همه این هفت خوان را در پیش دارند و  
بدینگونه منطق الطیر حماسه مرغان روح، حماسه  
ارواح خداجوی و حماسه طالبان معرفت است که

مصائب و بلاهای آنها در طی این سیر و سفر روحانی  
خویش از آنچه برای جویندگان جاه، جویندگان زرو  
زور، جویندگان نام و آواز، پیش می‌آید کمتر نیست.

این هفت وادی یا هفت خوان روحانی در فرهنگ  
صوفیه سابقه دارد اما هفت خوان روحانی عطار از  
حیث تعداد مراتب و هم از لحاظ نتیجه حاصل از آن تا  
حدی یادآور داستان معراج پاییز بسطامی است که در  
کتاب صوفیه آمده است.

حاصل کشف و تجربه مرغان عطار هم، در پایان  
سلوک و هنگام وصول به درگاه مطلوب ازلی خویش،  
این است که: «سیمرخ» حقیقت چیزی جز همان  
«سی مرغ» سالک نیست و بدینگونه حقیقت اتحاد و  
معنی واقعی آنچه نزد عرفا «وحدت وجود» خوانده  
می‌شود، طی این قصه تبلور می‌یابد.<sup>۱۳</sup>

۱۰- هفت دلاور:  
وزآن هفت گورد سوار دلیر  
که بودند هر يك به کردار شیر

در شاهنامه از هفت دلاوری یاد می‌شود که با رستم  
بودند و تصمیم می‌گیرند به نخچیرگاه افراسیاب  
بروند. افراسیاب از این امر اطلاع پیدا می‌کند لذا سی  
هزار مرد سپاهی را برای جنگ با آنها آماده می‌کند و  
وقتی افراسیاب می‌بیند که:

شده هفت گورد سوار انجمن  
چنین نامبردار شمشیرزن  
۵۲۱/۱۶۱/۲

می‌گوید:  
گر این هفت یل را به چنگ آوریم  
جهان را به کاوس تنگ آوریم

و وقتی که لشکریان افراسیاب همه باهم به ایرانیان  
تاختند:  
بر این هم نشان هفت گورد دلیر  
گرفتند شمشیر بر سان شیر

۱۱- هفت راه:  
چو آن دید رستم ابا هفت گورد  
ببندی و تیزی یکی حمله برد  
و افراسیاب و بقیه لشکرش مجبور به فرار شدند

«فردوسی اگرچه ازده پهلوان در بزم رستم و در نبرد  
با افراسیاب نام می‌برد ولی در مورد نبرد بحث از  
هفت گورد دلاور سخن می‌گوید»<sup>۱۴</sup>

در واقع هفت نشانه شخص نادان است که  
فردوسی از بزرگمهر در بزم سوم انوشیروان یاد می‌کند:  
ز نادان که گفتم هفت است راه  
یکی آنکه خشم آورد بی‌گناه

گشاید در گنج بر ناسزا  
نه زان مزد یابد نه هرگز جزا  
سدیگر بی‌زدان شود ناسپاس  
تن خویش را در نهان ناشناس

چهارم که با هر کسی راز خویش  
بسگوید برافرازد آواز خویش  
به پنجم به گفتار ناسودمند  
تن خویش دارد به درد و گزند  
ششم گردد ایمن به نا استوار  
همی پرنیان جوید از خاربار  
به هفتم که بستیه اندر دروغ  
به بی شرمی اندر بجوید فروغ  
مول ۱۳۱۰/۱۳۵/۶

### ۱۲- هفت رنگ.

۱- زرد ۲- آبی ۳- نارنجی ۴- سرخ ۵- بنفش ۶- سبز ۷- نیلگون  
میبدی، در شرح دیوان منسوب به علی (ع) آرد  
(شرح دیوان چاپ سنگی ۱۲۸۵ ص ۵۰): «اکثر  
برآند که کواکب را رنگ هست؛ زحل را کمودت،  
مشتری را بیاض غیر خالص، مریخ را حرمت، زهره را  
بیاض صافی، عطارد را صفت، و بعضی برآند که این  
اختلاف نورهاست نه اختلاف رنگها»<sup>۱۵</sup>  
فردوسی گوید:

### سرا پرده دیبه هفت رنگ

بدو اندرون خیمه‌های پلنگ  
۵۰۰/۱۰۹/۱  
دم خواست با زر و گوهر ز گنج  
گرانمایه دیبای هفت رنگ پنج  
شاهنامه پنج- ج ۱- ص ۱۵۹  
همان خیمه و دیبه هفت رنگ  
همان تخت پرمایه زین پلنگ  
پنج- ج ۲- ص ۵۱۱

### ۱۳- هفت رؤیا.

چنانکه از شاهنامه برمی آید شاهان پیشین و دیگر  
مردمان به خواب (رؤیا) معتقد بودند، و خواب تأثیر  
شگرفی در زندگیشان داشته است. برای گزاردن  
(تعبیر) خوابهای سخت، خوابگزاران را فرا  
می خواندند و درباره آن نهفته با ایشان سخن  
می رانند و از آنان می خواستند که در این باره یا کسی  
سخنی نگویند. آنان خواب را مانند آئینه ای  
می پنداشتند که آینده را روشن بنمایاند و رفتار و کردار  
خود را یا آنچه در خواب دیده بودند هماهنگ می کردند  
و هرگاه در این باره سستی از خود نشان می دادند،  
سرنوشت شومی چشم به راهشان بود.<sup>۱۶</sup>  
هفت رؤیای بزرگ که در شاهنامه نامبرده شده  
است عبارتند از:

۱- ضحاک در خواب دید که سه شاهزاده جنگی  
پدید آمدند و یکی از آنان که کهنتر بود به سوی او راند و  
با گرز گاو سار بر سرش کوبید و او را بند کرد. آنگاه  
ضحاک اخترشناسان را دعوت نمود یکی از موبدان به  
او گفت که کسی بنام فریدون ترا از تخت به زیر  
می آورد.

کسی را بود زین سپس تخت تو  
به خاک اندر آرد سر بخت تو  
کجا نام او آفریدون بود  
زمین را سپهری همایون بود  
هنوز آن سپهد ز مادر نژاد  
نیامد که ترسش وسرد باد  
مول ۹۹/۲۹/۱

۲- کقباد به رستم گفت دیشب خوابی دیدم، از

سوی ایران دو باز سفید که مانند آفتاب روشن بودند  
نزد آمدند و تاج بر سرم گذاشتند و چون بیدار شدم این  
چشنگاه را بر پای ساختم.

بیمارستم مجلسی شاهوار  
بدینسان که بینی بدین جویبار  
تهمت مرا شد چو باز سفید  
رسیدم ز تاج دلیران نوید  
مول ۲۳۸/۲۳۰/۱

۳- افراسیاب در خواب دید که سواران ایران بر او  
تاخندند و دستش را بیستند و او را نزد کیکاوس بردند و  
جوانی از شاهزادگان ایرانی او را به تیغ خود به دو نیم  
کرد، پس از بیداری خوابگزاران را به درگاه خواند و در  
باره خواب خویش سخن گفت:

چنین گفت پرمایه افراسیاب  
که هرگز کسی این نبیند به خواب  
مول ۷۵۸/۱۳۰/۲

۴- سیاوش در خواب دید که افراسیاب شهر  
سیاوش گرد را سوزاند و بر او تاخت، چون از خواب  
بیدار شد و خروش بر آورد به فرنگیس آنرا باز گفت،  
آنگاه به سوی گنگ دژ پاسدارانی فرستاد و پاسداران  
آگاهی دادند که افراسیاب به سوی شهر می نازد.

چنان دیدم ای سرو سیمین به خواب  
که بودی یکی بی کران رود آب  
یکی کوه آتش به دیگر کران  
گرفته لب آب نیزه و ران  
ز یک سو شدی آتش تیز گرد  
سرافراختی زو سیاوخش گرد  
به پیش اندرون پیل و افراسیاب  
ز یک دست آتش ز یک دست آب  
بدیدی مرا روی کسره دژم  
دمیدی بر آن آتش تیزدم  
مول ۲۲۸۲/۱۹۵/۲

۵- یک شب گودرز خواب می بیند که سروشی به او  
می گوید: اگر می خواهی از دست افراسیاب رها شوی  
در توران شاهزاده ای از پشت سیاوش است که اگر به  
ایران بیاید روزگار موافق او خواهد شد،  
میان را ببندد به کین بدر  
کند کشور تور زیر و زبر  
مول ۵۱۶/۲۳۹/۲

۶- زگردان ایران و گردنکشان  
نیاید بجز گیسو کس زونشان  
مول ۵۱۹/۲۳۹/۲

۷- کیکسرو در خواب دید که سروش خجسته به  
گوشش گفت آنچه را از خداوند خواستی به تو ارزانی  
داشت و

به همسایه داور پاک، جای  
بیایی بدین تیرگی در مهیای  
مول ۲۶۳۲/۱۱۴/۴

۸- کتابون، دختر قیصر به خواب می بیند که  
انجمنی تشکیل شد و یک مرد بیگانه ای (گشتاسب) را  
که بسیار زیبا و دارای فر و شکوه شاهانه بود، در آن  
انجمن به همسری خود انتخاب نمود.  
کتابیون چنان دید یکشب بخواب  
که روشن شدی کشور از آفتاب  
یکی انجمن مرد پیدا شدی  
از انیسوه مردم تریا شدی

سر انجمن بود بیگانه ای  
غریبی دل آزار فرزانه ای  
به بالای سر و به دیدار ماه  
نشستش چون بر سرگاه شاه  
یکی دسته دادی کتابیون بدوی  
وزو بستندی رسته رنگ و بوی  
مول ۲۳۵/۱۵۰/۴

### ۱۴- هفت زنی که به اسارت رفتند:

۱- ارنواز ۲- شهرناز (دختران جمشید) ۳- اسپهوی ۴- دختر فریان (همسر قید روش) ۵- نومه (۶- همای ۷- به آفرید (دختران گشتاسب)).

۱- ارنواز، نام یکی از دو دختر جمشید که او را به  
سرا پرده ضحاک بردند و ضحاک او را کزی آموختن  
گرفت و از راه جادویی پرورد.<sup>۱۷</sup>

۲- شهرناز، نام دختر جمشید که او را با خواهرش  
ارنواز به ایوان ضحاک بردند و ضحاک او را از راه  
جادویی پرورد و کزی و بدخوبی آموخت.<sup>۱۸</sup>

### زبوشیده رویان یکی «شهرناز»

دگر باکدامن به نام «ارنواز»  
۳- اسپهوی، «نام کتیز تزاو تورانی است، چون  
کیخسرو جنگ با افراسیاب را آراست، بزرگان کشور  
را گرد آورد و به کسانی که داوطلب دستگیری سرداران

افراسیاب، چون پلاشان و تزاو شده بودند، هدیه هایی  
داد.<sup>۱۹</sup> در جنگی که میان تزاو و بیژن در گرفت تزاو فرار  
کرد و اسپهوی نیز از او خواست که او را با خود ببرد،  
تزاو او را پشت اسب خود نشانده و چون اسب از رفتن  
بازماند تزاو، اسپهوی را به زیر آورد و خودش به تنهایی  
فرار کرد. بیژن اسپهوی را اسیر کرد و به سوی لشکرگاه  
ایران آورد.

۴- دگر باکدامن به نام «ارنواز»  
۳- اسپهوی، «نام کتیز تزاو تورانی است، چون  
کیخسرو جنگ با افراسیاب را آراست، بزرگان کشور  
را گرد آورد و به کسانی که داوطلب دستگیری سرداران  
افراسیاب، چون پلاشان و تزاو شده بودند، هدیه هایی  
داد.<sup>۱۹</sup> در جنگی که میان تزاو و بیژن در گرفت تزاو فرار  
کرد و اسپهوی نیز از او خواست که او را با خود ببرد،  
تزاو او را پشت اسب خود نشانده و چون اسب از رفتن  
بازماند تزاو، اسپهوی را به زیر آورد و خودش به تنهایی  
فرار کرد. بیژن اسپهوی را اسیر کرد و به سوی لشکرگاه  
ایران آورد.

### یکی ماهروی است نام «اسپهوی»

سمن پیکر و دلبر و مشک سوی  
مول ۲۰۲/۲۰/۴

۴- دختر فریان، (همسر قید روش)، پسر قیدافه  
فرمانروای اندلس که داماد فریان بود و به همراه  
همسرش در شهر «قیروان» به دست «شهرگیر» از  
سپاهیان اسکندر گرفتار شد.<sup>۲۰</sup>  
که داماد را نام بد «قید روش»

بدو داده فریان دل و چشم و گوش  
مول ۷۲۲/۴۶/۷

۵- نومه، دختر بهرام بهرامیان، عمه شاپور  
ذوالکفایت و خواهر «نرسی» شاه ایران بود. سپاه طایر  
غسانی چون به تیسفون تاخندند، او را گرفته اسیر  
ساختند و او یک سال نزد طایر بماند و از او صاحب  
دختری شد.<sup>۲۱</sup>

ز پیوند نرسی یکی یادگار  
کجا «نومه» بد نام آن نوبهار  
مول ۳۱/۲۲۱/۷

۶- همای، دختر گشتاسب و خواهر اسفندیار. چون  
تورانیان به بلخ حمله کردند همای و خواهرش به آفرید  
به دست سپاهیان کهرم اسیر شدند. جاماسب خیر  
گرفتاری آنها را با اسفندیار در میان نهاد و اسفندیار در  
ضمن اینکه از دو خواهر خود به علت اینکه در مدت  
گرفتاری در زندان از وی یاد نکرده اند گله داشت، کمر  
به رها نیدن آن دو از اسارت تورانیان بست.<sup>۲۲</sup>

که هرگز میانه نهد پیش پای  
مر او را دهم دخترم را همای  
مول ۵۶۱۹/۱۰۸/۶

۷- به آفرید، دختر گشتاسب، شاه ایران که به همراه خواهرش همای، در حمله کهرم به بلخ اسیر شد و یازده و تاجش را برگرفتند و او را با خواری به روئین دژ بردند.<sup>۲۳</sup>

۱۵- هفت زنی که پادشاه شدند.

۱- آژرم دخت ۲- پوراندخت ۳- قیدافه ۴- مادر شاپور دوم (ذوالاکتاف) ۵- مادر گو (ملکه هند) ۶- نوشابه ۷- همای (چهرزاد).

۱- آژرم دخت، دختر خسرو پرویز بود که پس از مرگ خواهرش پوران دخت به پادشاهی ایران رسید و پس از آنکه چهار ماه با داد و نیکویی فرمانروایی کرد در آغاز پنجمین ماه شهریاری درگذشت.<sup>۲۴</sup>

یکی دخت دیگر بد «آژرم» نام زنج بزرگان رسیده به کام ۱/۳۰۷/۹

۲- پوراندخت، ملکه ایران است که پس از کشته شدن فراتین بر تخت پادشاهی نشست. پوراندخت شهریاری دادگر بود.<sup>۲۵</sup>

یکی دختری بود «پوران» به نام چو زن شاه شد کارها گشت خام ۱/۱۳۰۵/۹

۳- قیدافه، نام زنی که فرمانروای اندلس بود و سپاهیان فراوان داشت.<sup>۲۶</sup>

جهانجوی بخشنده «قیدافه» بود ز روی بهی یافته کام و سود ۶۷۰/۴۳/۷

۴- مادر شاپور دوم (ذوالاکتاف)، پس از مرگ اورمزد نرسی، شاهزاده ای در دربار ساسانیان نبود که جانشین او گردد و بزرگان از این موضوع سخت نگران بودند. در شبستان شاه زیارویی زندگانی می کرد که از شاه باردار بود. بزرگان کشور با یکدیگر مشورت کردند و تاج را بر سر بانوی باردار شاه نهادند.

به سر برش تاجی برآویختند بر آن تاج زر و درم ریختند مسکو ۲۱۷/۷/س ۱۸

چهل روز از تاجگذاری آن خوبچهر گذشت، کودکی زیبا از او به دنیا آمد و موبد نام شاپور را بر او نهاد. شاپور چهل روزه بود که او را بر تخت پدر خواباندند و تاج شاهی را بالای سرش آویختند.<sup>۲۷</sup>

۵- مادر گو (ملکه هند)، در هند پادشاهی بود دادگرو مهرپرور به نام «جمهور»، همسر او پسری به دنیا آورد که نامش را «گو» نهادند، مدتی از تولد «گو» نگذشته بود که جمهور رخت به سرای دیگر کشید. بزرگان از کنسوری و لشگری، زن و مرد همدانستان شدند که «گو» به سبب خردسالی نمی تواند بر جای پدر بنشیند، به اتفاق برادر جمهور «مای» را به پادشاهی برگزیدند. «مای» با مادر «گو» ازدواج کرد و از او پسری زاده شد که نام «طلحند» بر او نهادند. «گو» هفت ساله و «طلحند» دو ساله بود که «مای» نیز بدرود زندگانی گفت.

بزرگان با یکدیگر مشاوره کردند که ببینند چه کسی شایسته جانشینی «مای» است، مرد فرزانه ای گفت چون «مادر گو» و طلحند زنی اصیل است و از کردار بد به دور، بهتر آن است که تخت سلطنت به او واگذار گردد، تا پسران به سن رشد رسند و بتوانند بر تخت شاهی تکیه زنند، همگان به اتفاق رأی او را پذیرفتند.

همان به که این زن بود شهریار که این مانند از مهتران یادگار<sup>۲۸</sup> مسکو ۲۰۲/۶/س ۲۳

۶- نوشابه، در شاهنامه از شهری به نام «هروم» یاد می شود که شهر زنان است و هیچ مردی را بدان راه نیست و شهر در نهایت نظم و دادگری و با نظم و رسوم خاصی اداره می شود.

همی رفت بسا نامسداران روم بدان شارستان شد که خوانی هروم که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی را در آن شهر نگذاشتند مسکو ۲۴/۷/س ۲۱

نظامی نیز در اسکندرنامه از این شهر نام می برد و می گوید: هرومش لقب بود از آغاز کار

کنون بردعش خواند آموزگار شرفنامه - ص ۲۷۷ بیت ۴

در شاهنامه فردوسی از فرمانروای آن شهر که زنی به نام «نوشابه» بوده نامی برده نشده است، اما نظامی در مورد پادشاه این شهر گفته است:

چنین گفت گنجینه دار سخن که سالار آن گنجدان کهن زنی حاکمه بود «نوشابه» نام همه ساله با عشرت و نوش جام شرفنامه ص ۲۷۷ بیت ۸۷

۷- همای (چهرزاد)، دختر بهمن اسفندیار که او را چهارزادی می خواندند و بهمن از شدت نیکویی همای را به همسری پذیرفت و همای از بهمن باردار گشت، ولی در شش ماهگی به سختی بیمار شد و بهمن از بیماری همای ناراحت و بیمار گشت و چون مرگ خود را نزدیک دید پادشاهی به همای داد و درگذشت. همای دادگری پیشه کرد و تهیدستان را توانگری بخشید و چون هنگام زادنش فرارسید. موضوع را از مردم نهان داشت زیرا

همی تخت شاهی پسند آمدش جهان داشتن سودمند آمدش<sup>۲۹</sup> ۱۱/۳۵۵/۶

۱۶- هفت سال. الف - معمولاً در شاهنامه سن هفت سالگی را برای تربیت پذیری انتخاب می نمودند چنانکه امروزه نیز معمول می باشد، به همین مناسبت فردوسی در سپردن پیران کیخسرو را به شبانان گوید:

چو شد هفت ساله گو سرفراز هنر با نژادش همی گفت راز زجوبی کمان کرد و زروده زه

زه ر سو برافکنند بر زه گره<sup>۳۰</sup> شاهنامه بیخ ج ۳ ص ۶۷۳

ب - رستم در مدت هفت سال به سیواش هنرهای چوگان بازی و کمند انداختن، تیراندازی با کمان، آئین سپاه راندن و کشورداری و بسیاری هنرهای دیگر آموخت، چنانکه به هنرمندی همانند او به گیتی کم بود.

چنین هفت سالش همی آزمود بهر کار جز پاک زاده نبود ۱۲۹/۱۳/۳

در شاهنامه، عنوان هفت سال، در موارد گوناگونی بکار رفته است که عبارتند از:

۱- گوی هفت سال در توران زمین به دنبال کیخسرو می گردد:

چنین تا برآمد بر این هفت سال میان سوده از تیغ و بند دوال ۳۱۱۳/۲۰۴/۳

و او را در کنار چشمه ای در پیشه ای می بیند! برفتند زان پیشه هر دو براه پی رسید خسرو زکاسوس شاه

وز آن هفت ساله غم و درد او (گیو) زگستردن و خواب وز خورد او ۳۱۶۶/۲۰۸/۳

همان گویو بیدار دل هفت سال به توران زمین بود بی خوردوهال ۲۸۶۰/۴۰۴/۵

۲- هفت سال پادشاهی نوزد. در کتاب فرهنگ نامهای شاهنامه آمده است: پس از کشته شدن نوزد که هفت سال پادشاهی کرده بود فرزندانش طوس و گشهم به سوگ پدر نشستند.<sup>۳۱</sup>

۳- خشکی هفت ساله ایران در زمان پیروز پسر یزدگرد:

بر این گونه تا هفت سال از جهان ندیدند سبزی کهان و مهان مول ۳۱/۴۸/۶

۴- زمانی که افراسیاب به ایران حمله کرد: زباران هوا خشک شد هفت سال دگرگونه شد بخت و برگشت حال ۳۰۱۹/۱۹۸/۳

۵- شاپور مدت هفت سال از چشم پدر خود اردشیر مخفی بود:

نهانش همی داشت تا هفت سال یکی شاه فش گشت با فر و یال مول ۷۸/۱۷۰/۵

۶- شاپور نیز مدت هفت سال فرزند خود را از پدر پنهان داشت:<sup>۳۲</sup>

چنین تا برآمد بر این هفت سال بیود اورمزد در جهان بی همال زهرکس نهانش همی داشتند بجایی به بازیش نگذاشتند مول ۲۵۲/۱۷۷/۵

۷- ایوان مدائن در مدت هفت سال ساخته شد: چو شد هفت سال آمد ایوان به جای پیسنبدیده مردم پاک رای مول ۳۸۵۸/۱۶۳/۷

۸- رستم پس از غلبه بر افراسیاب هفت سال در



توران پادشاهی کرد؛<sup>۳۲</sup>

۹- جواهر تخت طاقدیس خسرو پرویز از ۷۰ تا ۷۰۰ دینار ارزش داشت؛

شمار ستاره ده و دو و هفت

همان ماه تابان زرجی که رفت

شاهنامه بیخ ج ۹ ص ۲۸۸۰

تهیه جامه زربفت خسرو در هفت سال؛

به چین در یکی مرد بد بی همال

همی یافت آن جامه را هفت سال

شاهنامه بیخ ج ۹ ص ۲۸۸۱

و بالای آن پنجاه و هفت رش بود؛

هم از هفت کشور بروبر نشان

زدهقان و از روم گردنکشان<sup>۳۳</sup>

شاهنامه بیخ ج ۹ ص ۲۸۸۱

### ۱۷- هفت ستاول

فرستاده قیصر جندی در بارگاه بهرام گور مانده

بود تا آنکه بهرام بر خاقان پرویز گشت آنگاه فرمود تا

او را بار بدهند. فرستاده پس از نیایش و ستایش

شاهنشاه گفت:

دردی رسانم ز قیصر به شاه

که جاوید یاد این سرو تاج و گاه

و دیگر که فرمود تا هفت چیز

بهرسم ز دانشندگان تو نیز

مول ۴۸/۵/۶

بهرام او را گفت تا سخنانش را بگوید و زمانی در

اندیشه ماند که این هفت چیز نهفته چیست، پس موبد

و دانایان به پیشگاه آمدند؛

سخنگوی بگشاد بنسد از نهفت

سخنهای قیصر به موبد بگفت

به موبد چنین گفت کاری رهنمون

۱- چه چیز آنکه خوانی همیشه اندرون

۲- دگر آنکه بیرونش خوانی همی

جز این نیز نامش ندانی همی

۳- زهر چیست ای مهتر و ۴- زیر چیست

۵- همان بیکران چیز و ۶- هم خوار کیست

۷- چه چیز آنکه نامش فراوان بود

مرو را به هر جای فرمان بود

مول ۵۸/۵/۶

موبد به مرد فرزانه گفت سخنانت را شنیدم، اکنون

به پاسخش گوش بدار:

مر این را که گفתי تو پاسخ یکی است

سخن در برون و درون اندکی است

۱- برون آسمان ۲- اندرونش هواست

۳- زبر فرّ یزدان فرمانرواست

زیر چون بهشت و ۴- دوزخ به زیر

بدآن را که باشد به یزدان دلیر

دگر آنکه بسیار نامش بود

روبنده به هر جای کامش بود

هه خرد داری ای پیر بسیار نام

رساند خرد پارسا را به کام

...دگر آنکه دارد خردمند خوار

بهر دانش از کرده کردگار

۵- ستاره است رخشان زچرخ بلند

که بینا شمارش بگوید که چند

بلند آسمان را که فرسنگ نیست

کسی را بدو راه آهنگ نیست

۷- همی خوارگیری شمار ورا

همان گردش روزگار ورا

مول ۷۶/۶/۶

### ۱۸- هفت سیاره

سومریان، بابلیان و آشوریان، متوجه سیارات

هفتگانه بوده‌اند. صائبان نیز مانند کلدانیان، هفت

کوکب را پرستش می‌کنند و بدین نامها می‌خوانند:

شمیش (شمس)، سرا (قمر)، نیریگ (مریخ)، انبو

(عطارد)، بلع (مشتری)، لیوت (زهره)، کیوان

(زحل).<sup>۳۵</sup> فردوسی در شاهنامه گوید:

ابر ده و دو، هفت شد کدخدای

گرفتند هر یک سزاوار جای

مول ۴۴/۱۵/۱

### ۱۹- هفت شاه

در ادبیات فارسی، اصطلاح هفت شاه نیز بنا بر

آنچه در شهرستانهای ایران آمده است عبارتند از:

جم، فریدون، موهجر، کاوس، کیخسرو، لهراسب،

گشتاسب،<sup>۳۶</sup> که برای هر کدام از آنها شاهد مثالی از

شاهنامه می‌آوریم:

که با دختران جهاندار جم

نشیند زند رای بر پیش و کم

مول ۳۸۷/۷۳/۱

خجسته فریدون ز مادر بزاز

جهان را یکی دیگر آمد نهاد

مول ۱۰۷/۵۷/۱

می روشن آمد زبزمایه جام

مرآن چهر دارد منوچهر نام

مول ۴۹۲/۱۰۹/۱

نخستین چو کاوس با آفرین

کی آرش دوم و دگر کی پیشین

مول ۱۹۱/۷۴/۲

سرفراز کیخسروش نام کن

به غم خوردن او دل آرام کن

مول ۲۱۸۴/۱۴۱/۳

سوی باختر تا به مرز خزر

همه گشت لهراسب را سر به سر

مول ۱۲۷۱/۱۵۷/۵

### ۲۰- هفت شاهزاده ایرانی

پرویز پادشاه ایران با هفت شاهزاده ایرانی در

خندقهایی که خوشنواز کنده بود افتاد و مرد<sup>۳۷</sup>

بر این سان نگون شد سر هفت شاه

همه نامداران زرین کلاه

مول ۱۱۹/۵۲/۶

۲۱- هفت شاه هندی که به دین بهرام گور

آمدند.

بهرام، در هند با پهلوانان هندی کشتی گرفت و

چیرگی یافت و در چوگان بازی از همه بیش بود و به

درخواست سنگل، گرگ و ازدهایی را کشت و

سرانجام با همسر خود سپیوند که دختر سنگل بود به

ایران گریخت و پس از جندی میزبان سنگل و هفت

شاه هندی بود.<sup>۳۸</sup>

بیامد به درگاه او هفت شاه

که آیند با شاه سنگل برآه

مول ۷۱۷/۳۳/۶

### ۲۲- هفت کشور.

ابوریحان بیرونی، در «التفهیم» آورده: و پارسیان به

حسب مملکتها به هفت کشور قسمت کردند (زمین

را) و این نیز از هرمس حکایت کند بر این صورت:

● کشور نخستین هندوان، ● دوم کشور عرب و

حیشان، ● سیم کشور مصر و شام، ● چهارم کشور

ایران شهر، ● پنجم کشور صقلاب، ● ششم کشور ترک

و یاوج، ● هفتم کشور چین و ماچین.<sup>۳۹</sup>

در شاهنامه تحت عنوان هفت کشور، موارد متعددی

بکار رفته است که در ذیل ذکر می‌شود.

که بر هفت کشور متم پادشا

جهاندار پیروز فرمانروا

مول ۴/۳۳/۱

زمین هفت کشور به فرمان توس

دد و دام و مردم به پیمان توس

مول ۵۴/۵۴/۱

که گر هفت کشور به شاهی تراست

چرا رنج و سختی همه بهر ماست

مول ۲۰۶/۶۳/۱

جهان هفت کشور ترا بنده باد

سرت برتر از ابر بارنده باد

مول ۳۵۹/۷۱/۱

همان هفت کشور به شاهنشهی

نهاد بزرگی و تاج مهی

مول ۳۱۶۱/۲۰۷/۳

به هر هفت کشور تویی شهریار

ز هر بد تو باشی بهر شهریار

مول ۶۴/۱۰/۵

کجا هفت کشور بدو اندرا

ببینم برو بوم هر کشورا

مول ۵۷۸/۴۲/۵

به هر هفت کشور همی بنگرید

زیبژن بجایی نشانی ندید

مول ۶۰۱/۴۳/۵

### ۲۳- هفت کوه

هفت کوه مشهور نزد مسلمانان از این اقرار است:

اول کوه قاف که کوهی است اساطیری، دوم کوه

دماوند، سوم کوه سراندیب، چهارم کوه گلستان در

نواحی طوس، پنجم کوه ورن در بلاد مغرب، ششم کوه

لزگیان یا جبل قبق (قفقاز) و هفتم کوه چین که از

حدود چین برآید و به جانب مغرب تا حدود فرغانه و

کیش و سمرقند و به غرجهستان و بدخشان و کوه

بلخ و غور و غزنین و کابل پیوندد.

در شاهنامه از هفت کوه ذکری به میان می‌آید و

بیشتر منظور سلسله جبال طبرستان می‌باشد، مثلا

آنجا که کیکاوس به رستم می‌گوید:

تو اکنون ره خاتنه دیسو گیر

برنج اندر آور تن و تیغ و تیر



گذر کرد باید با هر هفت کسوه  
ز دیوان به هر جا گروه‌ها گروه  
۵۴۷/۱۰۵/۲  
(رستم) ابا خویشتن برد اولاد را  
همی راند مررخش چون باد را  
چو رخس اندر آمد بدان هفت کسوه  
بدان نرّه دیوان گروه‌ها گروه  
به نزدیک آن غار بی‌بن رسید  
بگرد اندر رخ لشکر دیو دید  
شاهنامه بخ - ج ۲ - ص ۳۵۲

۲۴- هفت گفتار  
هفت سخنی است که فردوسی از بزرگمهر در بزم  
سوم نوشیروان یاد می‌کند:  
چو نادان کند خوی با هفت چیز  
نیاشد شگفت از برنجست نیز  
نخست آنکه هر کس که دارد خرد  
ندارد غم آن کزو بگذرد  
نه شادی کند زآنکه نایافته  
نه گر بگذرد، زو بود تافته  
بنابودنیها ندارد امید  
نگوید که بار آورد شاخ بید  
چو از رنج و از بد تن آسان شود  
ز نابودنیها هراسان شود  
چو سختیش پیش آید از هر شمار  
شود پیش و سستی نیارد بکار  
مول ۱۳۰۳/۱۳۵/۶

۲۵- هفت گنج خسرو پرویز  
در بزرگی و شکوه خسرو پرویز همین بس که  
صاحب هفت گنج معروف بود که عبارتند از ۱- گنج  
عروس ۲- گنج بادآور ۳- دیبه خسروی ۴- گنج  
افراسیاب ۵- سوخته ۶- خضراء ۷- شادرود  
نخستین که بنهاد گنج عروس  
ز چین و زبرطاس و از هندو روس  
دگر گنج بادآورش خواندند  
شمارش بکردند و درماندند  
دگر آنکه نامش همی بشنوی  
تو خوانوی ورا دیبه خسروی  
دگر نامور گنج افراسیاب  
که کس را نبود آن به خشکی و آب  
دگر گنج کش خواندی سوخته  
کز آن گنج بد کشور افروخته  
دگر گنج کز در خوشاب بود  
که بالاش یک تیر پرتاب بود  
که خضراء نهادند نامش ردان  
همان نامور کاردان بخردان  
دگر آنکه بد شادرود بزرگ  
که گویند رامشگران سترگ  
مول ۳۹۱۲/۱۶۶/۷

۲۶- هفت مرد  
یک شب افراسیاب به سیاوش گفت: فردا بگاه من  
و تو باید با هم در میدان چوگان بازی کنیم. شکیبایی  
دو با گروهی از سران سپاه و بزرگان به میدان رفتند  
سپه‌دار توران گلباد، گرسیوز، جهن، پولاد، پیران،  
نستهین و هومان را به همبازی‌گری و یاری خود  
برگزید و شیده و اندریمان و ارجاسب و چند تن دیگر را  
به همبازی‌گری شهزاده انتخاب کرد. سیاوش گفت:  
اکنون که ناچارم با تو چوگان بازی کنم، باید که یاران

خود را از ایرانیان که با من آمده‌اند برگزینم و چون  
افراسیاب رای وی را پسندید...  
سیاوش از ایرانیان هفت مرد  
گزین کرد شایسته کار کرد  
۱۳۳۲/۸۷/۳

۲۷- هفتواد  
بدان شهر بی‌چیز و خرم نهاد  
یکی مرد بدنام او هفتواد  
۵۰۹/۱۴۰/۷  
نام مردی در شاهنامه که دارای هفت پسر بود و با  
اردشیر جنگ کرد او را هفت بخت هم گفته‌اند. هفتواد  
به معنی هفت سر، یعنی دارای هفت سر است. دارمستر  
در این افسانه ترکیبی از اسطوره و تاریخ می‌بیند.  
افسانه هرکول که هیدر (Hydre) هفت سر را کشت و  
هیدر مار افسانه‌ای هفت سر، همین که یک سر او را  
می‌بریدند چند سر، جایش می‌روید.<sup>۲۱</sup>  
در جنگ اردشیر با هیتانیا (هفتواد) و کشتن کرم  
هفتواد تنها از لحاظ بیان داستان تفاوتی میان شاهنامه  
و کارنامه مشهود است، خاصه در پیدا شدن کرم هفتواد  
که در شاهنامه توضیحات بهتر و بیشتری در این باب  
دیده می‌شود.<sup>۲۲</sup>

۲۸- هفته  
در شاهنامه هفتاه اهمیت فراوانی دارد بعنوان مثال:  
۱- در عرض یک هفته به فترا و درویشان چیزی  
می‌بخشیدند.

یکی هفته زین گونه بخشید چیز  
چنان شد که درویش نشناخت نیز  
۲۲/۸۰/۱  
همی گشت یک هفته زین گونه نیز  
ببخشید آنرا که بایست چیز  
۸۶۹/۱۲۳/۲  
بزیید، بید شاه یک هفته نیز  
درم داد و دینار و هرگونه چیز  
۲۵۱۶/۲۳۴/۵  
۲- در مراسم سوگواری و عزا معمولاً یک هفته  
سوگوار بودند.

یکی هفته بودند با سوگ و درد  
سر هفته پهلوی سه‌گردد کرد  
۵۶/۲۶۷/۱  
منوچهر یک هفته با درد بود  
دو چشمش پر آب و رخس زرد بود  
۱/۱۳۵/۱

رودابه مادر رستم وقتی فهمید که رستم بطریقی  
دردفاک کشته شده است:  
ز خوردن یکی هفته تن بازداشت  
که با جان رستم بدل راز داشت  
۳۱۹/۳۴۰/۶

چو یک هفته با سوگ بود و دزم  
به هشتم برآمد ز شمسور دم  
۲۶۰۵/۱۷۰/۳  
غمی بد دل شاه هاماوران  
زهر گونه‌ای چاره جست اندران  
چو یک هفته بگذشت هشتم بگاه  
فرستاده آمد به نزدیک شاه  
۱۲۳/۱۳۴/۲

چو یک هفته با سوگ و با آب چشم  
بدرگاه بنشست پردرد و خشم  
۲۶۳۰/۱۷۲/۳  
۳- شادیهایی که معمولاً با نوشیدن می و شراب  
همراه بوده نیز بطور رسمی یک هفته طول می‌کشد  
است.

به یک هفته با ویژگیان می به چنگ  
به مازندران کرد زان پس درنگ  
۸۷۱/۱۲۴/۲

همی بود یک هفته با می بدست  
خوش و خرم آمدش جای نشست  
۱۴۳/۱۳۵/۲

به یک هفته زین گونه با می بدست  
گهی تاختن که نشاط نشست  
۲۹۰/۱۵۸/۲

به یک هفته زان گونه بودند شاد  
به هشتم در گنجهها برگشاد  
۱۲۳/۱۳۳/۳

برفتند از آنجا به جای نشست  
بودند یک هفته با می بدست  
۱۴۴۸/۲۳۳/۱

تهمتن بدو گفت یک هفته شاد  
همی باش تا باسخ آریم یاد  
۸۳۹/۵۶/۲

بی بودند یک هفته زین گونه شاد  
ز شاهان گیتی گرفتند یاد  
۱۷۰۴/۱۱۰/۳

بی بودند یک هفته با می بدست  
گهی خرم و شاد دل گاه مست  
۱۷۶۰/۱۱۴/۳

نشستند یک هفته با نای و رود  
می و ناز و رامشگران و سرود  
۱۸۹۸/۱۲۳/۳

بی بودند یک هفته با می بدست  
بیاراسته بزمگاه و نشست  
۳۵۴۸/۲۳۳/۳

بی بودند یک هفته با رود و می  
بزرگان به ایوان کاوس کی  
۱۰۴/۱۴/۴

همی بود یک هفته با می بدست  
از او شادمان تاج و تخت نشست  
۱۴۰۶/۳۰۰/۴

به یک هفته ایوان بیاراستند  
می و رود و رامشگران خواستند  
۱۶۴/۳۱۲/۴

به یک هفته از کاخ کاوس کی  
همی موج برخاست از جام می  
۱۸۰۷/۳۴۱/۵

بر این گونه یک هفته با رود و می  
همی رامش آراست کاوس کی  
۶۲۴/۱۰۹/۲

۴- مراسم نیایش و عبادت نیز بطور مداوم یک هفته  
طول می‌کشد.

به یک هفته بر پیش یزدان پاک  
همی با نیایش بیمود خاک  
۸۶۷/۱۲۳/۲

به يك هفته من پیش یزدان بهای  
 بودم به اندیشه و پاك رای  
 ۲۴۹۸/۳۸۳/۵

یکی هفته بر پیش یزدان پاك  
 همی بود گشتاسب با درد و باك  
 ۴۶۹/۱۶۴/۶

به يك هفته بر پیش یزدان بدن  
 مهندار كاتش پرستان بدن  
 ۲۲۰۵/۳۶۵/۵

نگه دار بر من همین راه و سان  
 روانم بدان جای نیکان رسان  
 شب و روز يك هفته برپای بود  
 تن آنجا و جانش دگر جای بود  
 سر هفته را گشت خسرو توان  
 به جای پرستش نماندش توان  
 به هشتم زجای پرستش برفت  
 بر تخت شاهی خرامید تفت  
 ۲۴۶۸/۳۸۲/۵

کیخسرو باز هم يك هفته به نیایش می پردازد.  
 چو يك هفته بگذشت نمود روی  
 برآمد یکی غفل و گفت و گوی  
 ۲۵۱۳/۳۸۴/۵

جهاندار بر پای بد هفت روز  
 به هشتم چو بفروخت گیتی فروز  
 زدر پرده برداشت سالار بار  
 نشست از بر تخت زر شهریار  
 ۲۵۴۲/۳۸۶/۵

معمولاً جلسات مشاوره و تبادل نظر و همینطور  
 آمادگی جهت انجام امور يك هفته طول می کشیده  
 است.

نستند يك هفته با رای زن  
 شدند اندران موبدان انجمن  
 ۲۰۵/۶۱/۲

بیاشیم يك هفته ایسدر به هم  
 سگالیم هرگونه از پیش و کم  
 ۳۹۶/۴۷/۴

به يك هفته سالار هاموران  
 همی ساخت آن کار با مهتران  
 ۱۱۲/۱۳/۲

۶- وقتی زال بدینا آمد يك هفته او را از سام پنهان  
 داشتند.

پسر چون زماذ بر آن گونه زاد  
 نکردند يك هفته بر سام یاد  
 ۵۱/۱۳۸/۱

۷- سودابه همسر کاوس. بر علیه سیاوش توطئه  
 می کند و دو کودک مرده را از زنی تحویل می گیرد و  
 اینگونه وانمود می کند که آزار و اذیت سیاوش باعث  
 شده، که او این بچه ها را سقط کند کاوس اخترگران را  
 می خواند و آنها:

همی زیج و صلاب برداشتن  
 بر این کار يك هفته بگذاشتند  
 ۴۱۸/۳۰/۳

تا اینکه:  
 بر این کار بگذشت يك هفته نیز  
 زجادو جهانرا برآمد قفیز  
 ۴۲۵/۳۱/۳

۸- فریبرز و طوس، برای فتح دژ بهمن حرکت  
 می کنند، اما:  
 بکشتند يك هفته گرد اندرش  
 بدیده ندیدند گرد اندرش  
 ۳۶۸۳/۲۴۳/۳

۹- در جنگ بین ایران و توران برف سنگینی بارید  
 به طوری که:  
 به يك هفته کس روی هامون ندید  
 همه کشور از برف شد نابدید  
 ۹۹۵/۷۲/۴

۱۰- در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب:  
 به يك هفته بر آب کشتی گذشت  
 سیه بود یکسر همه کوه و دشت  
 ۲۸۳/۲۵۲/۵

۱۱- گرگین بیژن را در جنگ گراز همراهی می کند  
 وزمانی که بیژن در سرزمین توران به دام منیزه می افتد  
 چو يك هفته گرگین بره بر بهای  
 همی بود و بیژن نیامد به جای  
 ۳۳۹/۳۴/۵

۱۲- همچنین:  
 همی گشت گشتاسب يك هفته بر گردوم  
 همی کار جست اندرآباد بوم  
 ۱۵۱/۱۷/۶

۱۳- گرگسار، به اسفندیار جواب می دهد که برای  
 رسیدن به روئین دژ سه راه وجود دارد:  
 سه دیگر بنزدیک يك هفته راه  
 بهشتم به روئین دژ آید سپهاسه  
 ۴۹/۱۶۹/۶

۲۹- هفت یل (هفت گرد)  
 هفت پهلوان ایرانی با رستم برای رها تیدن بیژن به  
 توران رفتند. اینان به روایت فردوسی و بنداری عبارت  
 بودند از:  
 ۱- گرگین ۲- زنگه ۳- گسته ۴- زواره ۵- فرهاد  
 ۶- رهام ۷- اشکش. اما در مورد این هفت تن در نسخ  
 شاهنامه اختلاف است، در بعضی نسخه ها «فروهل»  
 هم یکی از آن پهلوانان است. و در بنداری به جای نام  
 «گزاره» نام «زواره» آمده است.<sup>۲۳</sup>

چو گرگین و چون زنگه شاوران  
 دگر گسته هم شیر جنگ آوران  
 چهارم گزاره که راند سپهاسه  
 فروهل نگهبان تخت و کلاه  
 چو فرهاد و رهام گرد دلیر  
 چو اشکش که صید آورد نره شیر  
 چنین هفت یل باید آراسته  
 نگهبان این لشکر و خواسته  
 ۸۸۸/۶۰/۵

برفتند با رستم آن هفت گرد  
 بنه اشکش تیزهش را سپرد  
 ۱۱۲۳/۷۳/۵

۳۰- گوهر هفت چشمه  
 سومین هدیه فریدون به ایرج، گوهر هفت چشمه  
 بود و آن به خسرو پرویز رسید.<sup>۲۴</sup>  
 سه دیگر کجا هفت چشمه گهر  
 همی خواندی نام او دادگر  
 مول ۳۶۲۷/۱۵۵/۷

### منابع و مآخذ

- ۱- معین - دکتر محمد - تحلیل هفت پیکر نظامی - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ ص ۳
- ۲- همان / ص ۴
- ۳- همان / به نقل از برهان فاطم (ذیل - آذرنشین). جهانگیری، غیاث اللغات و انجمن آرا (ذیل - هفت آشکده)
- ۴- معین - دکتر محمد - مزدینا و تأثیر آن در ادب پارسی. ۱۳۲۶ - ص ۱۹۹ - انتشارات دانشگاه تهران
- ۵- همان / ص ۲۱۶
- ۶- همان / ص ۲۲۰
- ۷- همان / ص ۲۲۲
- ۸- همان / ص ۲۲۷
- ۹- همان / ص ۲۳۸
- ۱۰- همان / ص ۲۳۹
- ۱۱- معین - دکتر محمد - تحلیل هفت پیکر - انتشارات دانشگاه تهران - تهران ۱۳۳۸ ص ۱۰۰
- ۱۲- رستگار فسانای - دکتر منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد دوم، ش - ی) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ - ص ۷۷۵، ذیل کبری
- ۱۳- محلاتی - مؤید، هفت در قلمرو فرهنگ جهان، به نقل از با کاروان حله (دکتر زین کوب) ص ۷۴ - ۷۵
- ۱۴- رستگار فسانای - دکتر منصور - فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد اول - آس)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ ص ۲۲۲ یادرفی
- ۱۵- معین - دکتر محمد، تحلیل هفت پیکر، انتشارات دانشگاه تهران - تهران ۱۳۳۸ ص ۱۳۰
- ۱۶- اعتماد مقدم - عطیعی، آئین شهریاری در ایران، وزارت فرهنگ و هنر سال ۱۳۵۰ ص ۱۲۷
- ۱۷- رستگار فسانای - دکتر منصور - فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد اول) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ ص ۵۹ ذیل از توغاز
- ۱۸- همان / ص ۶۳۲ - ذیل شهرناز
- ۱۹- همان / ص ۷۰ - ذیل استوی
- ۲۰- همان / ص ۷۵۲ - ذیل قیدروش
- ۲۱- همان / ص ۱۰۷۷ - ذیل نومه
- ۲۲- همان / ص ۱۱۰۹ - ذیل همای
- ۲۳- همان / ص ۱۸۹ - ذیل به آفرید
- ۲۴- همان / ص ۱۶ - ذیل آرزوم دخت
- ۲۵- همان / ص ۲۵۸ - ذیل پوران
- ۲۶- همان / ص ۷۵۱ - ذیل قیدافه
- ۲۷- بهاری - طلعت، زنان شاهنامه، انتشارات دانشسرای عالی شماره ۴۵ سال ۱۳۵۰ - ص ۲۳۸ - ۲۴۴
- ۲۸- همان / ص ۲۹۵، ۲۹۴
- ۲۹- رستگار فسانای - دکتر منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد دوم) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ ص ۱۱۱۰ ذیل همای
- ۳۰- معین - دکتر محمد، تحلیل هفت پیکر نظامی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸
- ۳۱- رستگار فسانای - دکتر منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد دوم) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ ص ۱۰۷۲ ذیل نوز
- ۳۲- همان / ص ۵۱۶ - ۵۱۹ ذیل کلمه شاپور
- ۳۳- معین - دکتر محمد - تحلیل هفت پیکر نظامی انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ ص ۴۴
- ۳۴- همان / ص ۴۶
- ۳۵- همان / ص ۹۶ به نقل از CF-E-S-Drower, the mandaeans of Irap and iran
- ۳۶- رستگار فسانای - دکتر منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد دوم) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ ص ۱۱۰۹ ذیل هفت شاه به نقل از فرهنگ معین
- ۳۷- همان / ص ۳۹ مقدمه
- ۳۸- همان / ص ۲۰۳
- ۳۹- معین - دکتر محمد - تحلیل هفت پیکر نظامی - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ ص ۱۰۶ به نقل از التفهیم، مصحح آقای همانی ص ۱۹۶
- ۴۰- همان / ص ۱۲۱ - ۱۲۲
- ۴۱- محلاتی - مؤید، هفت، در قلمرو فرهنگ جهان ص ۱۰۴
- ۴۲- همان / ص ۱۰۵، به نقل از دکتر ذبیح الله صفا در کتاب حماسه سراسری در ایران گفتار دوم
- ۴۳- رستگار فسانای - دکتر منصور، فرهنگ نامهای شاهنامه (جلد دوم) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۰ به نقل از شاهنامه ج ۱ ص ۲۴۸
- ۴۴- معین - دکتر محمد، تحلیل هفت پیکر نظامی - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸ به نقل از فهرست شاهنامه ولف: هفت چشمه ضمناً در ذیل هر بیت با ابیاتی که در متن آمده شماره هایی است که از سمت راست به ترتیب شماره جلد - صفحه و بیت است همچنین از شاهنامه های چاپ مسکو و ژول مول استفاده شده و ژول مول، «مول» ذکر شده است، مواردی که کلمه مول ندارد متعلق به شاهنامه چاپ مسکو است.